

آقا لطفاً دامن مادموازل را هم باشین بکشید

آقا گاف... را برای اینکه با آقا دوچین صحبت نماید آماده کردو شاید بهمین سبب بود که آقا گاف... با آقا دوچین چنین گفت: «

- خیلی از ذیارت شما خوش قدم؟ چرا نمیرماید بشنیشید؟

» شاید شما خیال کنید این داستان ساختگی و از قبیل حکایاتی است که برای سرگرمی خوانندگان بجمله‌یکنند و بهمین دلیل شاید انتظار داشته باشید وقتی مردی ناموس خودش را درخواهه غیر ویا اجنبی می‌بیند تویسندۀ داستان باید منتظره‌ای از فحاشی و نزاع که هنجر بجهاؤ کشی و هفت قید کشی و کفته‌شدن زن و فاسق زن می‌گردد طراحی نماید ولی چون آنچه در اینجا بصورت یک رمان از ذیر نظر شما می‌گذرد یکدهسته مسائل پیش با افتاده‌ای است که نظایر زیاد دارد و از قبیل حقایقی است که همه روزه با امثال آن مواجه هستیم و نیز امری است که در خارج واقع شده و اصول آن مبنی بر اسناد و مدارکی است که در فصول آینده ملاحظه خواهید فرمود و چون تویسندۀ تهیتواند قسمت‌های اصلی و صحنه‌های حقیقی آرا بمیل خوانندگان یا بصورت زیبا و دلپذیری در آورد ناچار باید آنچه اتفاق افتاده بهمان صورت و بدون اینکه در اصل آن دخالتی نماید از نظر شما بگذراند و همچنین چون آقا دوچین از قبیل مردمان پیسواد وغیرتی (که اگر مرد نامحرم با سب ناموسشان بگوید یا بتو، شوشه می‌شود و آشوبی (سامیکنند) نبود و از تیپ مشخصه‌یتی بود که در کلیه پیش آمدها عقل را بر احساسات نرجیح میدهنند و برای حلب منافع شخصی پیش آمدهای خلاف می‌لشان با نظر خونسردی نگاه می‌کنند بود ما توجه باشید که آقا گاف... یکی از نهایتندگان میرزا پولدار است که بازمامداران مخصوصاً ازها بهتران خارجی سروسری دارد و کشمکش با او ممکن است بضرر موقعیت مادی و معنوی اوتام شود ناچار مصمم شد برخلاف آنچه در موقع ورود با طلاق تصمیم گرفته بود عمل کند و برای این کار بهتر آن دید که مانند بسیاری از دفعات (که برایش اتفاق آنکه عین زیارت سوئی عالی در مردمت را خانم کمال نمایم، اکنون اگر اجازه نماید و خانم شما هم اجازه می‌برید می‌خواهم موضع

- مرسي هشتگرم، خیلی معلمات می‌خواهم که در غیر موضع اسباب در حملت عین شاهام ولی چون من گفته‌ام که خانم برای دینهن شفایم شما آمده و چون وقت گذشته ممکن است برای هر اینچه‌یش در حملت ناشد شر و باب شدم که عین زیارت سوئی عالی در مردمت را خانم کمال نمایم، اکنون اگر اجازه نماید و خانم شما هم اجازه می‌برید می‌خواهم موضع

آقا لطفاً دامن مادهواری دا پائین نکشید

« خانم گاف، که ما این لحظه دنیال چیزی میگشت و نصدمیم مخفوفی انجاد کرده بود بطرف آقای دوچین بروگشته و در درود قدمی ایستاده گفت: »  
— خونسردی و خوش باوری شما مردها با غصه هبتهایی که درباره از  
های ایجام گسیخته خود میکنید و...»

« صدای وعد آسای آقای گاف بلند شد و گفت: »  
— بحرهای این ذن احن گوش تکید؛ این بیچاره چند روز است  
دیوانه شده و من از رس آبرو ازورستان او بدارالمجاہن...»  
— بله، بله، من دیوانه ام و کسانی که جلو زبان راستواند پیگرد  
و باعث مدپختی حاباده ها میشوی عاقل و...»

— خمه شو؛ ساکت شو والاهم عن الان ثاعن میکنم از...»  
— بله، تلغن کنید، بیایند برا بدارالمجاہا...»  
— ساکت شو؛ آقای دوچین؛ از شما مادرت میخواهم، بحرهای  
این دن گوش نکنید، من ناچارم...»  
— بله آقا من دیوانه ام و خانم شما که در غیبت من باشوهرم...»  
— ایدا! ایدا! ساکت میسوی یا برویست کنم  
— برویم کنید، من بیتمواهم ساکت بیام  
— آقا گاف؛ خواهیم میکنیم عصباً شویش بسگهادید خانم هرجه دلشان  
میخواهد گوید...»

— آنا؛ او دیوانه است، دوچه روز است طالن بدلتر شده، بحرهای  
هر چه دیرند؛ گاهی میگویند من با خواهیم سودم، عاشقه دارم. این بیچاره  
از هر سه عازمه ای که دارد و از درها بسادن؛ هر دی که ما من صحبت کند  
و از دفتر خود در این تصویر میکاریم، همراه من است و  
— نک آقا، من دیوانه ام، من مام سهارا معنویت شوهرم میدام و شما  
که حاستن را سریزی و نت سه...»

— ایدا! ساکت شو خنه تو!»  
— آقا؛ خواهیم میکنم بگذارند هرچه میخواهد، بگوید، اگر برای  
من است هن دیدار نمیگذرد، همانم عایشه ای خوب بیسیم و  
— راه، راه، هله له من خوب بستی و سهاره نمایند، ولی سلیم، نال که  
خدایتی را در آنوس شوهر نمیمیم و ساکت مشتته روئی خود تان نمیآورید  
نمی دخیرم این...»

— ... ساکت شو را ادریزیدنی و سر لجی را میخوردند، من امید داشتم...»

آقای گاف . با همان هفت تپه مازی میگند

— آقای گاف . اینکدار یده را میخواهد بگوید . خوشبختانه کسالت  
شام خیلی سخت بیست ، بی آزار است .

— بله ، کسالت من سخت نیست ، بی آرام ، حالا من دیوارم پس  
چرا نمیگذارید من حرفم را ببرم .

— آقای گاف اجون و ق کذشته و خاهم حالت خوب بیست ، آجاره  
بدهید بند و مارگر بتار خدمتمنان مرخص بتویم ، اشاء الله وقت بسیار است  
و یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد

— خیلی از بیارت شما حشوخت شد ، ولی متأسفانه کسالت حاتم مانع  
شد که بیشتر در خدمتمنان باشم .

— اشاء الله بعد خدمتمنان خواهیم رسید .

### آقای گاف . با همان دفعه قیر رازی میگند

« مارگریت و شوهرش بدارند احاظی خانه آقای گاف . رانر اک  
کرده بیاده عیون میگند .

خوب از مذاکرای که میان مارگریت و شوهرس (معه در کوهه و به  
در خانه شان) شده اصلیتی داردست بیست . میسوود چیزی که دیگران (همیم  
براین اس ) که خودمان مرا این دامنه چشمی اضافه کسم امن قسم ناریک  
عیواندو تی آنده بمحض این اس که صهر هر زای آن شد ، مارگریت و  
شوهرس در خانه یکی از دوسان دعوی داشتند و ماکمال محب و حبیب  
با یکدیگر گف و شود میگردند .»

آجدا در خانه آقای گاف . بدارن مارگریت و شوهرش ، برقی  
و آقای گاف . و حاتم گاف . سه ما نیز آقای گاف که « از دویس  
آقای دوچیں بیسو عراحتی که پدر از ایک ملاقات آقای دوچیں راحمه شن  
(ا در مظنو گردن ، ان در اری های ایدا) بعین گذرس خوشحال بود ،  
سکون راشکنی رعایت خوبی گفت

— ایا ، زیگر را کی جه ا مساده ای ؟ آیا حیان مسکنی ، از هم بیوای  
دریک عنی ای لند دستیت مانیم ؟ اینها اعنی دلخیل دستونیم ، بزرگی کی کنم  
ه بجهه خواهی از من گز و از من گز و از من گز دویس دویس دهان و اگر خواهشی  
نمیخیان درو ، من هر دا ولایه ای ای را ، درسته

## آقای گاف .. با حامن هفت تیر پازی میکند

- خیلی از محبت شما ممنونم ، آنروزی که خارج از تهران و در بند  
با من زندگی میکردم چون شخصیتی نداشتی و در ردیف اشخاص معمولی  
بودی من متعجب نبودم ، دقیقه ای بی من نیتوانستی زندگی کنی ولی  
امروز که برادر پشت هم اندازی و نوکری بیگانه صاحب شخصیت شده و  
نماینده هلت گشته ای مرآ از خانه بیرون میکنی ، مرآ دیوانه میخوانی ، بسیار  
خوب ، فوق العاده از شما منشکرم . من میروم شما هم مرآ حلاق بدینه دولی  
فراموش نکنید که زن غریب دور از وطنی را فربانی شهوت رانی و هوی و  
هوس خود کردید ، مرسی برای همیشه خدا حافظ .

«خاتم آقای گاف .. در حالیکه اشک ارگوشه چشمش جاری بود  
قب عکسی که روی بخاری گذاشته شده بود برداشته و به عنوان اینکه بحر فتو  
برند از در بیرون رفت . »

«پری از شدت تأثیر از رفتن خانم آقای گاف چیزی ملتفت نشده بعنی در  
همان لحظه که خانم آقای گاف .. از اطاق خارج شده تا وقتی که از خانه  
بیرون رفته بود پری بحر فتوی تأثیر آور خانم گاف .. غیر میکرد و بعثت  
تأمیر تأثیرات روحی متوجه خروج خانم گاف . . نگردید ، چه اگر متوجه  
شده بود مسلمان خانم گاف .. را اگرفته و با تفاوت او بیرون میرفت .  
پری وقتی سرش را بلند کرد دید خانم گاف ، در اطاق نیست و آقای  
گاف با حامن هفت تیر خود پازی میکند .

«پری و آقای گاف .. تنها ماندند ، دو ساعت قبل هم تنها بودند دولی  
آنوقت پری آقای گاف .. را باین خوبی لشناخته بود . آقای گاف .. مثل  
کسیکه کوچکترین اتفاقی برایش تپه تاده خوسرد بود و ببری نگاه میکرد  
پری از جا بلند شد و گفت : »

- من باید بروم ؟ اگر ممکن است نوکر جنابعالی با من بیاید .  
- وقت گذشته و بعلاوه آهای حسر و هم هنوز نیامده است ؟ اگر چند  
دقیقه صبر کنید خواهد آمد ، آنوقت باتفاق او تشریف بیاید و قبل از رفتن  
هم بول بلیط تئاتر را باید بدهی ، میگریه اینکه یک پرده تئاتر خیلی عالی  
که بازیگران آن همه طبیعتی بازی میکردنهاشان را کردی «و اتفاقاً بعد از تئاتری  
بود ؛ اصلاح زدگی بعنی تأثیر دنیا بعنی صیغه تئاتر و مردم دینا بعنی بازیگران  
این عده : هر کمر را باید بازی کند و با همها پرسانه . یکتاون  
رل ساون را بازی میکند ، پسکنهر رل گذا ؟ پسکنهر در خدم میشود ؟ پسکنهر چنانی  
عدم ، ای رل میمیون را باری میگمند و چندی رل عاذن ؟ در این بین عجیب

آقای گاف .. با خامن هشت پر بازی میکند

هر کس دلی دارد که خوب یا بد باید بازی کند ؟ چقدر خنده آور است و فتنی بازیکنان این تئاتراشتباه میکنند و مجازراً حقیقت میپندارند . چقدر خنده آور است که بازی کن‌ها ، دل موقعی و مصنوعی خود را دائمی و حقیقی تصور میکنند ؟ اینها غافل از آتش که بعد از تمام شدن هر فصل پراغمها خاموش میشود و پرده میافتد و بازیکنانها در پشت صحنه ناچار لباس‌های بازی را کنند و همه در لباس متعبدالشکل از نمایشگاه بیرون میروند .

بله ، خام پری خانم ؛ زندگی سراسر تئاتر و مسخره است و من و شما که آقای گاف و دوشیزه هری نامینه شده‌ایم بدون توجه باشکه چه بودیم و از کجا آمدیم و بکجا خواهیم رفت و چه خواهیم شد در نهایت نادانی و در حالی که از دریایی بی کران وجود قطره‌ای بیش نیستیم و از پل زمان لاپناهی لحظه‌ای بیشتر نزد نمیکنیم برای خود اهمیت و عنوانی قائلیم ؟

پری خانم ؛ من و شما هیچیم ، من و شما ذرات ناچیز گرد و غباری هستیم که به تنضای خاصیت خود بیکدیگر نزدیک شده و تشکیل صورت داده‌ایم ، در این صورت عالم وجود یکی است و نهایه یک تن واحدیم و شاید بهمین مسامیت است که عده‌ای از پیر مردها و صاحب تجربه‌ها که ما آنها را عالم و فیلسوف میخوانیم برای وحدت وجود حرفها دارند و کتابها نوشته‌اند .

پری خانم ؛ اگر من ترا دختر فهمیده بدرست خوانده نمیشناختم این صحبت‌هارا نمیکنم و از طریق دیگر داخل گمگو میستم . زنان و دختران از مردها فرامیکنند درحالی که باطنها بطرف بیکدیگر کشیده میشووند این یک امر طبیعی است ، این از اسرار شکفت آور عالم آفرینش است ، در دنبای یک قوه ما هوقالقا بعضی یک قوه نامیه بیشتر وجود تدارد که همه چیز از جمادات و حیوان ، یعنی موجودات از آن قوه کسب فیض میکنند و بدوف ، آن سرگردانند ، من و توهم بوجود آن قوه زنده‌ایم و نسبت بیکدیگر جاذب و مجدوب ... ملدمت شدید چه گفتم ؟

خام پری ؟ توحرا از من فرار میکنی و حال آنکه بسوی من کشیده میشوی ، من و خسرو ، منها و خسروها هم در عالم وجود یکی هستیم میتوانیم توهمند و توانیم هن در آورده باید برایک از مهاها ناسی گذاشته و هزار از پکده بیگر فلاهر آجدا نموده است .

آقای گاف .. ! دوباره اختلاط صورتی چه میگویند ؟

آقای کاف .. باضامن هفتم تیر بالاری میگفتند

ـ عجب ا چه امر معلوم و بیش پذافتداره ای همه های را که سر و دو گوشیم ، همه ما دارای دو چشم و یک دهانیم ، این اختلاف را نگها و اختلاف شکلها هم از محیط و آب و هوا و وراثت و هزاران مجهول دیگر آب میگذرد و من درخت توت بوسیله پیوند تغییر رنگ میدهد و شرایط میگردد با ای بحث باقی نمیماند .

ـ درباره اختلاف خلق و خوی و تفاوت اخلاق چه میگویند ؟

ـ انسان بمزبت هوش و خرد که برآنرو را نیست مجموعه بحث میآورد بر یکدیگر رجحان پیدا میکند . در این باره حرفهای گفتشی میگیرد که بحال بحث نیست بطوریکه اگر فرضیاً عدهای متفاوت نور از دارند میگیرد و با اینکه تریت نگاهداری کنند و برای اصلاح این و رائش چندین هر آنها را از عالم خارج دور نگاهدارند دیده خواهند داشت که همه را که شکل و دارای یکه صفات و یک دلیل اخلاق خواهند بود ، کما ایسکه ترازهای فعلی و تفاوت آنها باشند بگیر این مدعای را ثابت میکنند .

ـ درباره غرائز باطلی افراد و موزان استفاده ای که هر چیزی است بظرفیت و استعداد خود از آن قوه ای که شما هوچ نامیده اید میگویند ؟ آبا این قضیه برای شما حل شده است ؟

ـ این یک مسئله ای است که برای من کاملا حل نشده و نوبت تو انم در اطراف آن برای شما صحبت کنم .

ـ خسر و نیامد وقت هم خبیلی گذاشتند ، اگر مسکن است هوا و فرها باید شوفر چنان بعالی هر اینجا به ام بر ساند .

ـ خبیلی عجله نکنید ، آقای خسر و میامند ، ممکن است های زمان بین راه خراب یا پنهان مسده باشد ، در هر صورت خواهد آمد + آمده شما هم از این اگر خواستید باشوه را اینجا میخواهید والا سر این خدمت برای حاج ا خواهش میکنیم یعنی مایل بمشتیود را چند دفعه باشیم ممکن است از مردم میشود هموز بعرا بضم نوچه مکرده اید والا بعد از آن بعرا بعرا بعرا را نمیآوردی و نمیخواستی از اینجا بعضی از من در این میان را بخواهیم کردی که گفتم من و خسر و هنرها را خسر و هنرها هم از هم و هنرها هم اگر این نظریه مورد تصدیق شما واقع نباشد هر چند هم و خسر و هنرها هم شده بده شخصی و هم یک سر و دو گوشی است صیل گذاف و هر چند هم از هم از من بخواهید و هر تو فی که ارسید و داری از من را نهاده باشید . همچنان که من بیکم و دختر ای رجیم ، اینجا همچویه میگردیم + نهاده .

### آقای گاف ، با همان هشت لیس بالای میکنند

گروهی بول میخواهند واز راه بول ساکت میمانند ، گروهی شخصیت و مقام و مشهدها میخواهند ، شدهای صرفاً نعمت تأثیر جاذبه واقع میشوند در هر چند صورت آنچه بین دختران و مردانهای کوچت هستند غریزه جنسی است حالا چنانچه حساب کننم و بینیم خسرو برای شما چه دارد که من ندارم از حب نبوت و تخدمن و همام که خسرو بایه من بیمیدم ، از عیش هم نبوت هم نماید تصدیق کمی که معاشرت بولند اس و انس مواد جاذبه است ، گویا شما بدانید که عالی از عدهها بر اثر معاشرت بولیه میشود ، بیشتر از دخترها و پسرها میمکنند ماعاشق م شوند ، دختری در خط میں بولانی و افع میشود ، شاید روزهای اول نسبت بیکدیگر کششی نداشته باشد ولی بر اثر چند من بار ملاقات و چند مارمعاشرت کم کم یکی نعمت تاییدیگری واقع میشود . آشنایی خود شما با خسرو شاهد این مدعای است ، شما پیشینا تصدیق خواهد بگرد علاوهای که اخیراً خسرو پیدا کرده اید بمراتب شدیدتر از ناتبری است که در اولین ملاقات ، خسرو در شما کرد و این نیست میگردد با اعلمه ملاقاتهای که بعد از خسرو نموده اید و فتن از بطری بول و مقام و شخصیت در جهان من بر خسرو مسلم باشد از بطری صورت و از بظر علاقه شما نسبت بین هم ، چنانکه گفتم بعد از چند جذبه ملاقات ، ما نیم من تفخم خواهد بود در این صورت دلیلی ندارید براینکه خسرو را من تو جیج شهید ، خسرو را بگرد من است و هر دا هم شوهر من خواهد بود .

- این موضوع بیش از سایر فرمتهای هابیل گردیدن است ، خوب شنیدن این شما حضور داشید که زن احمد من از شاه بزرگ نرمی ، هی از من مرد احلاق نامه اور از من سنت را ایشان نمی خورد خسرو از این صاعت گردیده بی دی و بی رهیج مانعی نداشده که شما را بر نی اخیه ای کم و شاهد پدر و مادر شما در بصفت یا من حشمت بر و راضی تر باشد بنا بر این من در این لحظه بشما قول صرف میدهم که بعد از طلاق دادن ایدا از شما خواستگاری نمایم . بسک نکته باقی میماند که اگر اجازه پذیرید بی پرده خواهم گفت :

- خواهش میکنم بفرمائید .

- یک نقاوت فاحش بین من و خسرو میشود اس که از بطری شما قابل اهمیت نمیباشد ، خسرو بشما سلطنه به ازد و سما را نموده این برق خودش میداند ، او شما را از آنجهت انتخاب نکرده که زن داشته باشد بلکه با شما را برای این عیخ خواهد که بوسیله شما وارد شما برای این و آن صاحب بول و مقام بشود ، اگرچه بیشتری را بخواهید اصلان خسرو این کاره است و شاید شما دشمنی دختری باشید که آن دست خود را گشته ایده ، برق خودش خسرو و مقام فعلی او تسبیحه نمای کاری دختر ای اسیم که همانند شما نباشند

## آفای گاف .. با خامن هفت پر یاری میگذرد

وزن خسرو بوده‌اند .. خاتم پری ! خوب بمنضم توجه کنید ؟ غرق است بیش من که شما را از برای خودم میخواهم باخسرو که شما را از برای دسکران میخواهد . حالا که این حقایق را دانستید ، حالا که خسرو را شناختید آیا بازهم منتظر خسرو هستید : من دیگر در این باره حرفی نمیزنم و قضاوت امر را بعقل سالم و فکر بلند شما و اگذار میکنم ، شما میتوانید بین من و خسرو یکی را انتخاب کنید ؟ اگر بازهم خسرو را خواستید من حرفی ندارم و اگر تصدیق کردید که گاف ... از هر چیز و از هر جهت بخسرو می‌بین دارد بمن اجزمه بدهید از فردا تاک هفته دیگر وسائل خواستگاری و عهد شما را فراهم نسایم .

خانم پری خاتم ! قبل از این که بمن جواب بدهید باین سکمه توجه نمایید : ممکن است شما تصور کنید گاف .. مردی است هوس باز که هر چند مدتی یک زن هلاق میدهد و یک زن میگیرد . من برای این اراد احتمالی شما ، یک جواب و یک دلیل ضامن دار فانع کننده دارم ، واما جواب اینست که من جز ، ایدا ناگفون ذنی نداشتم وزنی نگرفته‌ام ، این راهم از آنچه است طلاق میدهم که اخلاق و عاداتش (چون حارجی است ) با اخلاق و عادات من وفق نموده . و اما دلیل ضامن دار قابع کننده‌ای که شما را محفوظ نسازد که بعد از مدتی طلاقتان بخواهیم داد این است که در موقع عقد (یا عقد از عقد ) نمام هستی و دارایی منتقول و عیرمنقول خود را بشما علیح خواهیم نهود یا اینکه در قبایه شرط میکنم که اگر دیگر بهر اسم و درجه و عنوانی خواستم شمارا طلاق بدهم شما و کیل هستید که هستی و دارایی مرا بخود نمی‌متغیر فمائید .

پری عزیزم : آنها را این متعذت و این بیرونی مار بر دیدی دارند ... و باز خسرو آنود بی شرمی که شما را برای من آورده و بدموج درین مشما گفته ام . سرآفا را کرم کن تا من بیگردم بس . سچ مدهی اما اگر اینظور باشد ذهنی بدهی و رهی می‌فکری :

— خانم ماو گریت در طایز او را چه بینیک ده .

— من شما دروغ نمیکنم من بله سان است داشتم و داشتم ... بعده اینجا صاحب من وحشه و زندگی من به وده و برای این بده ... از آنچه اخیراً نهادم درینه انسنه شدم ، ادبار داشتم هم بدهیم رسیدم ... گذاشته و زدم از هر سه طبقه سکرده و عدایه این را باید انسن ... داشتم

## پروردۀ خوبیه مذکوره ای هاری و سوادی

د راضی شد، او رئی است هوس باز و کیفی، او میخواهد شوهری داشته باشد که بکارهای مداخله نمکند که آینکه دریندۀ شوهرش اینجا آمد و او با کمال خودسری باشوهرش را از کرد. با پنهانیت مارگریت علاوه بر آنکه بکار من میخورد راضی نیست از زندگی آزار و معاشرش دست بردارد و خودش را مفید صارد در این دوری میباید شد، از نایاب مارگریت و نظائر او راحث باشد. من از این دو دوست همیشه رسمی من خواهید شد پروردۀ هیچ زنی نگردم و مطلع شما که ناهمند میگردم و میمیر رسمی من خواهید شد پروردۀ هیچ زنی حنی سگاهم را کنم.

« احترم مدحید هادمه از پری و آهای گاف ... را که چون صحبت در اول افسوس و عمر و من و علاج حرفی ندارد تمدن گذاشته و باتفاق هم بر قدم بیویتم حسر و غر نهاده ام در این چه میکند و پرا دیر کرده ... »

## پروردۀ ستر دلداده نهاده ای هاری و سوادی

من از آنکه واژه های آنای و زیرشویم و خاتم و زیردا روی کتابه پروردۀ ستر دلداده نهاده ای هاری و سوادی کامیون دارم و زیر از اینکه از میان داده بوده عصمه گمیم ...

دستگاه از میان داده بوده باید اینکه زیر داده باشد زیر داده و زیر از اینکه از میان داده بوده عصمه گمیم ... و ... میتواند دستگاه از میان داده از پریا میباشد ... میتواند ای هاری و سوادی کامیونها که این دستگاه ای هاری و سوادی بود ... هری میتواند این کامیونها ملاقات با جهاب وزیر و پس از هذا کرات مفصل درباره قیمت و ضرر پرداخت و پس از گفتگوهای غیر صریح و صریح درباره حق و حساب وزیر، بالاخره توافق وظیر حاصل میشود که برای هر دستگاه کامیون (اعمار باری یا سوادی) مبلغ بارهای و مان کمجهدعا یا شیلیون و ها مصدّه از نو مان میشود به عنوان کمیون پآفای وزیر پرداخت شود ... امضای فرادراد و تأیید پیش پرداخت موکول پرداخت حق و حساب با کمیسیون میگردد، مشروط باشکه بول نقد: کاغذ پایاطلا داده شود ... بالاخره پیاز بگوشهای ریاد و بعد از قول و فرار و پس از موافقت طرفین قرار این میشود که من شب جمعه با شب سه شنبه هر و شنبه کامیونها کمیسیون افای وزیر را درخواه آهای وزیر بشخص وزیر و در غیبت او بحاسن تقدیم میاید ...

#### پروتکل خرید مالکیت‌های اداری و سوادی

آقای وزیر پر ای اینکه در موضع احمد اول شخصاً ما باخبر فر و شنیده بود و بر و  
نشود (تا اگر ما مرد آشتن نموده است که اسها همی با اطلاع مهام ای آیین اول صوابه  
و دیر مرده شود، آقای وزیر پر ای دفاع از حود و ایسکه رو عیب او بدون اطلاع  
او وحیی سخاوش داده اند بهای داشته باشد) سخاوش دستور پیده شد:  
اگر در عیت من شخصی ایستحکم آمد با کمال احتمام و رسیده رین و چهی از او پنهان را  
میکسی و چهارچه پولی خواست بدید بدون ایسکه دستور پنهان بدید پولها را  
سکرید، فراموش نکنید که این شخص یکی از اشخاص حق العاده معتبر و  
دور دیپ تجارت ملتوی راست ۲

ن بعد از آنکه وزیر سعادتی در این مجمع را هاشم  
پیگیر و از تابع خارج نباشد لذا حکم آنکه حسره و سرمهیه و از آنکه هما  
دستور حاصل است از کنف و دو کروز ای مسند شور و وود شده بسرمهی  
بودند بمحضی که آنکه حسره و بادران رو از مشهد ندوں ای مسنده و سرمه او  
را مشوال کند حسره و دستالی بتدیر ای مسند

حسرو و تصور ایسکه آفای گاف دلما سرفیا اوزا و زرادرالزه اوه  
وسارابین آفای وزیر ممنظر او س بدن ایسکه از هسن اس همان دران همنی  
بهاء الدین سالان میرود

حاجیم و زیر که برای پدیده ای از مهمنا (مهمنان محترمی) نیز رئیس ما و دی دی پا صد هزار تومان بونه تقدیم حواهند کرد) پس از این اتفاق مسراوه سده و راه پیشترین نتوال سخوندرا آر استه بودند او آن که از رو در ده میان ۱۰۰ لایخ ۱۰۰ کیلومتری دسته خوبی باشد گفتم شوهر من از اینچه و بدین اتفاق راه پیشترین

— دیگر از ملاجات معاشرانی خوشنوده، آنی و کنایه‌دار  
با تقطیرشما بودند بخوبی نادیده اند و بخوبی همانها بخوبی داده  
آنکه درین راهی ارجمندی معاشرانی کردند

- بده خود را کوچک مرا آن مدامم<sup>۱</sup> و دادم و دادم و دادم  
خواهای این استدعا مسکم احنا ده هر چیزی دوچی دادم و دادم و دادم  
گردید که آنها می‌وردهم و پریس سانه نارند

— احسان دارند، بدهم ایشان از مهمان نهادند و شوقيه من است بروزگر هم که در راه رفته باشد

و اگر آماره بدهد چند گلدن و مکون ۱۵۰  
و آن در ای پشت با روئی وال همچو ۲۰۰  
و همه نهاد آنها هر دوی همچو کار

پر فونده خود مانشنهای باری و سوادی

د خانم وزیر بدون اینکه منتظر جواب شود میعنی مشروطه اگر قبلاً  
عاضر کرده بود روحیه‌ی میگذارد و بعد از آنکه باشکنی برای خودش  
میتوید باشکنی گیلاس هم بخورد میدهد.

خورد که غریبه خود نگرفت و حسن پدر این خانم وزیر گشته بود در  
حالی که با نهایت تسلیک گیلاس را آفرید و بسلامه خانم عینوشد باین تسلیک  
میجند که مسلم خانم باشد از آن دانمهای کیفری باشد که از جوانها خوشنام  
میباشد پس این جهت از مردم استفاده نمیکند و براحالا که خدا درسته و شوش  
واهم رسانده بیخت خودش لکه بزند.

«خورد بجهت این طور فکر نمیکرد، دو دوز قبل که با چند نفر از  
دوستش در کاده میتونشسته وازعشق وزدن و غربزه جسمی سمعت میکردند  
بسکنی از کهنه کارها که زنان را طبقه بندی کرده و راجع بتمایلات هر طبقه  
سبت بجنس از اطباء و عقیده میکرد» دوباره زنای درجه اول گفته بود:

«اشتعال روز افزون اشراف بکارهای پر دخل و حیمت آوری اعتنایی  
آنها بر نان خود از بیث طرف و موضوع شرکت خانمهای در میان اینها مجلل  
سباهه و زی و آشانی و معاشرت آنها با اشراف زادگان و جوانان قشنگ  
حلقه از اصرار دیگر موجبات هوسرانی و هوسبازی خانمهای را از هرجم  
فرایم میسازد بهلوری که کمترین از این طبقه متواته در برابر هزاران  
وسایل تعریک گفته و معجبات خوشی، نفس کشی و خودداری امایده»

«پول دیادو آزادی مظلوم اسکنی بر این خانمهای درجه اول باشکنده  
که درین سکس البابی محبت و اسرار اشتعال و عشقهای آور میتوود،  
شاید این این میتواند درس عی و راه روزاد سر میگیرد.»

«خورد از آنکه کار سینده بود که در طبقه اشراف، خانمهای آزاد  
نرمیست بواسطه بکاری و نداشتن مسئولیت طرز تریشان طوری است که  
بیسیاری از مسائل از قبیل غیرت و هفاف بانظر بی اعتمایی شگاه میگذرد.

آنکه کار گفته بود، اتفاق خانمهای درجه اول ره صیدن ولاسیدن  
و در رفتن و مکانه نمودن و حتی خلوت کردن با جوانها و مرد های خوش  
لباس و خوشکال را عیب نمیدانند و بهمین واسطه در ازانتها و کاخهای آنها  
اغلب اتفاقاتی میانند که اگر در خانه اسکنی از طبقه متوسط درین این طنز  
اتفاقات دیده شود منجر بقتل و خواری میگردد اینجا باشکنی خانم متنفس  
اگر بیک پادو مستوفی نداشته باشد نزد سایر خانمهای سر شکسته و شرمنده است  
و شاید برای رفع شرمندگی هم که باشد هر خانمی برای خودش بسکنی دوست  
عاقف دلباخته زیر سر میگذرد.

پرولمه خرید ماشینهای باری و سواری

آقای کهنه کارگفتہ بود؛ بین خانمهای درجه اول کسانی هستند که برای هوسمرانی و دفع غریزه جنسی دبیال مردهای گردان گرفت بی اسم و درست میگردند و بهمین واسطه با لباس عوضی در محله‌های تاشنی خود را برای چنددقیقه تسلیم مردھای مورد پسته خود مینمایند.

خسرو از آقای کهنه کارشنیده بود که: «در کاغذها و پلاکاتی در حمله اول آقا با مشته و خاکم با مشهور خود ساعتها خلوت دارد بدون ایستاد» و یکی معتبر پسر دیگری شود و یکدیگر را ناراحت کنم.»

«خسرو بنصایح آقای کهنه کارگر، یکدیگر دو بانجام و پرسر گرم بود. خاکم و زیر تصور میگرد خسرو آن آقای محترمی است که باید بلطف میلیون و پانصدهزار بومان بدهد.

خسرو صور میگرد خاکم و زیر از آن ربهایی است که آمای گله، نثار و بخش را در کاوه میتوکنند بود بسیار این معنی میگرد با دلبری و هراس میتوانی که میداند دل خانم وزیر را بدست پاورد.

خانم وزیر پنجمین گیلاس ویسکی را بدمت خسرو داد و گفت  
- از طرز رفتار آقا اینطور معلوم بشود که متاهل  
- خوب تشخیص داده اید، من خواهی هم توافق که حاب و هاب دا  
در راه عنق و آزادی هدا میکنم، کسانی که در میگیرند مدعی هجاء و هزاره  
اصولاً زن وقتی بشوهر رفت، چرا که از شوهر سلب آزادی کند همانه میگرند  
ندارد، یک عیب دیگر ذن اینست که چون دامی و همیشه در دست مرد شوهر  
قرار دارد عادی میشود و بحکم طبیعت زنی این عادی شده خود شوهر میگردد  
و بهمین سبب مردها رشان را والده آقا معرفتی هم نمایند

اصلان رای شد: اگر در ای دادن و این را مدن است  
و معنی برای شهید (هائی ارد رس، هن و هن، آن، آن، آن) که  
لذتی ندارد، اگر بقول عوام برای حناهه ازد است که تو از رو ۵۰ هزار دینار  
این کار را نهاده از زیر این اتحام میگهند

- بله، من هم ناشیا هم عجیبه، و اعماقی داشتم این ای دادن  
خود را اسیر شوهریا مردی خود را اگر همارا همیشه ای دادن  
زد وقتی که دیبا دم از آزادی هم بود فرمایم همانه ای دادن  
داده اند، بر او چت که یک نوع بید و بدنی است خود ای دادن  
لذا باید پنهانی دوبار دارد؟

- اگر شما هم ناشیا هم عجیبه هستید، چرا سوی ای دادن  
من قاوهتی دختر بودم و زبان خاکه میخواستم

### پر و نده خوبیه ماشینهای پارسی و سوادی

در ک تکرده بودم ، حالا هم که کار از کار گذشت باید بسوذم و بسازم و چو  
او سوس خود را چاره‌ای ندازم ،  
چرا افسوس میخوردید ؟

چرا افسوس بخورم ؟ حوا بهم درخواه این مرد بوله وست و بدآلاق  
دارد از دسم عروض و هیچ لذتی از عرض نمیبرم .  
اعصیر خود شماست ، بحاجتی که در خانه بشینید و زانوی غم غل بگیرید  
بین مرد نه ، گردش نمیکند ، کیف کنید .

گردش نهای و خشک و خالی چه لذتی دارد ؟  
خراها و چرا حشک و خالی ، شما خجال میکنید شوهر تان بشما  
بگذر آنها میگذرد و سر گرهی خارجی مدارد ؟

شما تصویر میکنید این ماشین بوسهای زیبا که هر روز بگذور لاس  
میپوشید و بخود خود شمارا درست میکنید و هر کل ها وزراء را راحت  
میگذراند ، شما گمان میگذرد شوهر تان سر ششما میمند نیست ؟ اگر اینطور  
تصویر کرد خیلی هم ساده ای نمیگیرد .

و این اعدامی بیسم که اینطور شیال گنم او هم اقدامها ملاحتله  
کار بیسی و میگذر حقیقتی در حکم و دمن در شنیدهای ایها مادر بمهای مردم  
لامده است .

اگر ا ط را بس اخراج کنید میگذرانید  
شما هم برای سرمه ای که بردا پس آمدید و با او خوش باشید  
ای آناد گر بخواهای امر و ره میشود اعتماد کرد ؟ ! چهار روز نا  
آدم گرم میگیرد ، همینکه آدم با آنها ماؤس میشود میتواند بدو پشت سر شمارا  
هم سگاه نمیگذرد ، شما که آنها را بهم میشانید .

در اینجا نمودیم آهی کشید و دو گلاس و سکی زی داشت  
و یعنی ماید و چد آه میگذرد

«در عینی و عینی از کسر از مردمی ایست که از آس آتس از عینی بخت  
و سه جیب سرمه میگذرد همی طور که مگاهه کردن زانی سرمه بخ کردن  
و سه یاری کنای از آنکه ایست ، همی اغوار رهم آه کشیده دری در عینی  
و زانی بخ آس ا سرمه دری ایست ، بخی خل ، بخی سی ازه سرمه دو ای خود  
و صدر مردم رئی دارد

اچور بیمه کرد ، ده لامز سه کلی ، از رک آه عینی ، بخی خل ای

پروردۀ خربش هایی های ناری و سواری

او شید، برای کسانی که بر موز کار آگاه نستند او شیدن دو گیلاس شرب  
که بطا پیر آن دیده شده امری طبیعی است ولی برای حسر و کم هوایی اهل دل  
است حرکت خام و زیر معنی و معنوم دیگر، اشتبه حسر و آه خام، برداشتن  
در صایت او از درد گایی و نکاستار سهانی و بناش سرگرمی هم بر آگرد و وجود  
هم فهمده بود

خود دن دو گیلاس شرب آنهم بی دن بی و بحال خشم، حکایت از  
این میگرد که خام و زیر معنای تعلیت و دلخوئی است »  
« حسر و برای اسک حواب خام و زبردا در، نه دش اوه اشد دل  
کسو کجا ری در اتفاک مسکنده را فاصله بدار آنکه خام و دو گیلاس را داد،  
مگذاس آهی کشید و دو گیلاس بی دری ریخت و خورد »

« آه کشیدن ها و مشروب « و دن ها اولین تلیگرامی بود که س  
دستگاههای دهدزه و گیر بدۀ (قلب) حسر و خام و دیر دو دل نمود »  
« یک لحظه سکوب کار نکهند، سر هر دن را رای این دو هر آن داد،  
حسر و خام و زیر ملا لعفه» ساکت ماندید (اینکه حسر و سر ایشان را که) «  
و آهیک مخصوصی گفت »

— اینطور که معلوم است من و شما هر دو از بعثت آنکه داریم و هم و اهل  
دلیم ماشین من دم در خاص است، ناپسما، دیگر هیچ این جواہم نداشت :  
اگر اجازه می خواهد و ما من داریم در بعثت شما ماسوی بعنیش ایه و  
سطر من این گردش کوچک را نمی فرم امت که مونه مادرد و ایشان را که، یک  
دلی اصولاً نادی نکری هم ایشان را کرد

— من در دن دار و ای ایشان سایه، می دان علاجی کی؟ داد  
خون بیایند — سر، لک از رو و لک از دن دن خس؛ ناچور، ناچور  
داد و ممالعه کفر و ای ایشان سر در ساد و دن ایشان داد  
— سر کار نمایند و دن که دن دادند ایشان دادند و دادند  
سبت سکر دن دارند گیرند ایشان دن ایشان دن دادند

— ساند و دن دارند سه دن دادند که دن دادند  
داند که گردند کی ایشان دن دادند  
ایشان دادند و در یک هفت سه سه دن دادند  
هواند ایشان دادند که ایشان دادند  
حسر و دن ایشان دادند  
دام و دن ایشان دادند

### پر و نده خربزه ماشینهای هادی و سواری

خانم و زبر سریش باتین بود و باری شد رومیزی باری مسکر د.

«درست و عشقه باری صفحه ها است که هیچک شیوه سلیمانی بست  
چه کله راه و مکان و ساری از مسائل هادی و معنوی دیگر مخصوصاً  
حالات مراغی و دماغی را از مشاهدهم در آن بعضه ها دارد همانطور که چند  
وقتی آب سرد از سر رفیع رویی که در حال حوش است حلول گیری میکند  
و همانطور که راک کری یا سرفه کوچک در آتش دهن و حراب کردن کاخی  
بر رک نایر میخواهم دار همما ملورهم گاهی از خود گذاشت و نیز دن با هزاری  
در گروجیح و بی شرم شدن در رام کردن مشوه اثرا آسی هست دارد»

«حسرو دلش را بدریارد ار خود گذشت «در سید» و قبیح شده، شرم و  
حیار اکسار گذاشت و دو دست خانم و زیر را که در آن وقت باری شد رومیزی  
باری مسکر د در دست گرفت و »

«مشوهها مستحب تسلی و گندی جاده یا شد و ضعف غریره حسی  
حالات متغیر دارند و بهینه هاست گاهی، ارادت و ملایم متنهرند و خشونت  
و بی شرمی را استعمال میکند و رهایی بر عکس از پر رونی و وفاخت گردن  
و ادب و ملایم دوست میدارد»

«خانم بزرگ که بله از مردم بی ادب و پر رونمود، و قبیح حسرو  
بدون سعادت آسای نایم و فاجعه دستیاری را در دست گرفت معلوم شد  
نهض تأثیر چه قوه ای اهلی باز بی دکرد و دست های خود را عده بگشید «  
اعماره دهد دهد بورا - بورا - سا - آریم - بروم - بزمیم آنچه  
آنچه دری ؟ ادله در لامه

دلی ارا که دست آنکی و زیر ره هم اجازه نمهد خانم قسمگی را  
نهاده بفرمی کردم

مراغی معروفی این خانم هج راهی بهزاد این است که اول اشعاری  
که شعر ادروصف دیگری کده، اند، جماله، آسم رایی های دیگری همایه  
دیگری دو ره برو - همه من ای دله سلی در راه اند اند اند  
دو اند - سر ای و ملکه های اند - بورا اند - اند و اند اند  
در دیگر دلیلی و میم - هم  
شکریم، ای میم که بی آن راه اند - اند  
ای راه اند - اند

«خانم بزرگ که دست آنکی و زیر ره هم اجازه نمهد خانم قسمگی را

## اسوار دقص

بریا میکرد ، شهرآشوب که با لباس فیروزه‌ای و نگاش بیشتر بود «فریده» یا «فیروده» خوانده میشد و مازم در شیخوانیم در مدت کوتاهی بقدوی اسکمشت . تماشده بود که از شاهنامه‌گدا عتمه اش را میبودید . کدام شاهی بود که جمال زیبای فیروزه را بینشید ؟ جمال زیبای زمرد را بینشید و دل و دین خود را نیازد ، کدام شاهی بود که در خانه زمرد بگذاشتی نرود ؟ زمرد روز بروز قشنگتر میشد ، روز بروز هواخواهانش بیشتر میشدند .

قبل از آنکه آواره شهرت زمرد بگوش شاه و گدا بر سرها و ذیری کهنه کار و عیاش در کلوپی که ابرانش مینامیدند زمرد را پهلوی پدرش دید و جواهر را در کهنه پاره شناخت گلن را از خارحدا کرد .

برای نزدیک شدن یا یین شبیل و زرا هیچ راهی بهتر از داشتن دختر وزن خوشگل نیست ، آنهم برای مردمی که بریش عفت و غیرت میخندند .

آقای فضانت برای اینکه با آقای وزیر عیاش نزدیک شود زمرد دختر خود را در دام و زیر انداخت و آنها را در یکی از احاطه‌های کلوب ...

وقتی آخر شب زمرد از کلوب پیرون آمد خانم خوبی بود زمرد چند روز خانه نشین بود تا اینکه مجدداً طموع کرد و شهری را پنور جوئی خویش روشن ساخت .

همچوایی از زمرد بود ، همه کس آرزو داشت لااقل زمرد را بیند . وقتی میدید چیزهای دیگر هم میخواست .

مدتی گفتگوی زمرد نبود از زمرد هیچ کجا نمیرفت . هیچکس او را نمیدید ، گاهی اورا میدیدند که دویکی از بهترین ماشینها با سرعت عبور می‌کند ، و او این ماشین سرشناس بود .

زمرد یعنی دوره شاهوی رزندگی کرد و کسی او را نمیدید تا اینکه مجدد آنها بیشه و گاهی در خیابان و مهمنهای خصوصی دیده میشد .

اعیان و رحالت سهر خشنه و شب شیوه‌هایها در بیب میدادند تا سکر زمرد در دعوت آنها حاضر شود و مجلس آنها را بخود خود میزینند .

در یکی از آن شب سینه‌ها جواب آقای وزیر ما ، باز مردمیر قصد .

## آنچه نمی‌شون

— — — — —

رقض ، پله و قفس نه معنی نیست . کسی سکه رقص را احتراز کرده اند بخشی و جزوی این حدیثی کرد اینکه کسی ممکنی نیست

دکتر دستش را از ران تاسینه و از سینه ناز اتم حرکت میدارد

رقص اسراری دارد که هر کس کوچکترین آنرا می‌داند در عشق و عشق  
باری کامیاب است، کفها می‌کند.

رقص دریاچه کشان عشق است رقص هوای همای است که دور برین فاصله  
بین عنان را بیک جرح زدن کوتاه می‌کند و می‌پسندید  
رقص دلیله کرده ای است که عنان را بوصول بکدریگر میرساند،  
برای رقص کنی پا بونشکو کلاسها دائر کرده اند

اگر شما خانه زیبا را در خدمان سینید و فرهنگ حمامی سوید این  
آه بکشید ولی اگر همین خانم را در جشنی دردید، مادر صور شر هن مغور ای  
و غواصین و قصی، میتوانند دونهیخ ساقه و آشماگی، بخاتم تعظیم کنید و خادم  
را بر قصی، دعوت می‌کند. میتوانید ما آن حمام مرقصید، مرقصید یعنی دستش  
را در دست، بگیرد، بعضی سیمه اش را سیمه خود بخساید، یعنی او را بعل  
بنید و بگردید، با سگردد، بای او، دست او، کمر او، سینه او همه در اختیار  
شما خواهد بود، هچکس حق ندارد این اوضاع کند، مادرات رقص ای پطور لحاظه  
داده، کسانی که ما این صورات معاف نگردند، محمد آن احتیاطی نمایند،  
رقص از آثار تمدن است و این جریان ایده می‌کنند اسرد. مدن این رقص  
را وجود آفریده ای

رقص در عدای سرتیه رفع سریع، سهانی ناز می‌نمود  
رقص گنجینه‌گرد بگردان، سپ کرد را زرده بگردان ده - ها  
راس گرد می‌زند - حا - ت - ک - د -

### دکتر دستش را از ران تا زیر درز رید ناز اتم حرکت دارد

«این ارایی در راه رفتن و فرائی سشم از آن در عشق، برگز و زخمی  
و مفتوه، این ای سما محبت است که در نمی‌رسد، بگروکه بی درد که نه داشت  
رقص بودید، رای ارد نداشت که بزرگ، اگر شما آنرا برسید آنرا  
آنده برسید، این ای اندیزه ای اندیزه ای اندیزه ای اندیزه ای اندیزه ای اندیزه ای  
آنرا رفته و هم سرف بسته بود، آنرا بسته، آنرا بسته بود، آنرا بسته بود، آنرا بسته بود،  
شما بسته بسته بود، آنرا بسته بود،  
آنرا بسته بسته بود، آنرا بسته بود،

حالا بر قیاده بسته

دستش را باز داشت و از سینه نارانم حرکت می‌نمود  
ظریف و مرمری خانه‌ی مردرا در دست گرفت، یعنی سینه‌اش را بسینه‌خود  
چسباند، آنای و زیر ناینکه ناز آن شب باز مرد هیچگونه آشناشی نداشت  
با او همین قصیده و صحبت می‌کرد:

آنای وزیر چون مقامش عالی بود و میدانست زمرد او را می‌شناسند  
کارش سهل شود، اگر عیشه‌خواست حرفي نزند کستره ملاحظه می‌کرد، یعنی  
سبب بعد از یکی دور از خوشی نزد زمرد گفت: «  
شوهر شما در آنکه کار می‌کرد من اورا ترقی دادم جوان مودبی است  
باز هم ممکن است اورا ترقی بدهم، ولی اصولاً ...

- اصولاً چیزی خواهش می‌کنم تقدیم را بفرمایید، اصولاً چیزی؟  
- اصولاً ایوب شما نیست من غمچ می‌کنم شما چطور راضی شده‌اید  
و او زانگی کنید، او همچنان ۱۷

- این بات موطیزی است که متاسفانه بیقاوام برای شما بیان کنم،  
بر پدر من لعنت که چند سال قبل را در دامن مر حومه نمود... انداخت و بد  
نامه کنید، تمام قصیرها گردان پدر من است.

- آره؛ و گذشت هر چهارم را کنید، بر گذشت افسوس نخوردید، از حالا  
خرف نیست، هلا چرا آن جوانی که معتمد و شخصی برجسته‌ای ندارد  
زندگی می‌کنید؟ او هم شما بست.

- آن بجهاده هم میداند که من برای او زیادی هستم، خودش بجهاده  
که باب من نیست و نمی‌تواند من را بگاهه‌داری کند.

- اگر بجهاده است خرا دست از من شما بر نمیدارد اچرا شما اطلاق  
دیدید... خرا را از طلاق بیخواهد؟ برای شما که طلاق گرفتن راحت  
نمی‌دانید، بجهاده بجهاده و صاحب زدن و عوان است او شما همه‌گو و  
که شما خواهید کرد

- اعدام یکه شپور نماید، آن بمحاره باخت راست خانه نمدهد،  
متصرفی در همه دسته، این گردان زدهت دارد و لی خوار طلاق، و می‌که مردم  
شاید من آن را بجهاده ایست برسیم، من حیله ای دو ایشان را عیوب من خواهند  
نمود، شاید من آن را بجهاده ایست برسیم،

- آن بجهاده ایست بجهاده که آن مرد نماید، و هیچکس خواسته می‌کرد شما  
جسی بکار بکرد

- آن بجهاده که شپور نماید کسی بر دلست میدانست و از هن

- بجهاده ایست بجهاده کسی بر دلست نمود

دگنگ دستش را از دان نا می‌بینه و از سینه نازانم حرکت می‌نماید  
بچه شده که از آن شخص بزرگ خدا سیدید ؟ او از شما صریحت کرد  
یا شما اورا بخواستید ؟

خواهش می‌کنم در این موضع و راجح با آن شخص از هنچیزی نپرسند  
من بیتوانم در آن ای سید ؟ بخوبی مگر تم

بسیار بخوبی ارجمندی این حرف می‌بینم من می‌دانم شما از سوهران  
طلایی مگرید و ما هم بودیم که می‌دانیم شما بخوبی می‌کنید که وضیعت  
آن اسوسوهرانی عجیب این موضع نیست .

من خیلی افتخار می‌کنم وای بیتوانم معموقه خوبی را ای شما ایشان  
هر وقت لازم باشد ساطع عقدوا هنالهم می‌کنم ، سرایی من غریب  
نمی‌کنم ، اسامی ام را بین آنست که من بوسیه پیکاری کردا درست داشته باشیم و  
خواهد بناهه زده کی کیم و الا آمدن آینه و چه کلمه عربی و فارسی  
که نه نهاده باز در زیرینی این حمه اند کرد ؟

درین تمام سند و موضعه ایه اولین دلیل و قول در فراز آهی  
و بیرهاها به درجه بیکباری درست

خون مخصوص طلاقی در دنی زمرد هم و حسن انسان داند از دراین  
بل سکرت بیرون

بر مرد و آنکه درین هم آسمان باز - بزرگیه ام - مادرت گردید -  
اینکه بلاحره هم بعده ام که درین درآمد .

خوب است - بخوبی بخوبی بخوبی - سیکم در آن تاب  
لمسکو کیم - آن خود را که در -

ئی - خود آمدی و بیری - درین هم از هم ایس رون - خود  
حالش ظاهر آنید است سوهرش زدن دیگر نیم سال را داد درینها همانند  
ما از همان محترم که راز و روش هم ری و نامه شن از توهم را در  
بیر ای شد والا همه شن خود بایه بیهوده بودند

روزی چو امیر - نادر آنکه و بیری - بخوبی - بخوبی - بخوبی - بخوبی -  
اگری نادر همین گردید - بخوبی - بخوبی - بخوبی - بخوبی -

روزه ایست و آنچه در جهاد را درین موضع -

## ل‌اچ‌د‌گشتو

«زمرد بملت سرما مخوردگی روایت خواهید بود .  
عای وزیر بخانه زمرد آمد و در وسط نخته‌خواب ، در حائیکه پاهایش  
آویزان و روی آرایح نکیه کرد و بز مرد گفت : »  
- کسالت نوهنوز رفع نشده ۱۹

- چرا ، حالم بدبست ولی دکتر گفته بیست و چهار ساعت دیگر  
استراحت کن و لی خوشمه ماندن درخانه را بدارم .  
- زمرد : هیتر سرم این تاخوشنی تو مصلحتی باشند ، زمرد بادا مخوشی  
تو برای خود خود دکتر باشد ۲۰

- امیر جان ! بگذر از استراحت به شم ، تو اصولاً آدم حسودی هستی ؟ این  
مدت که با هم زندگی میکنیم هزار جور مر را امتعان کرده‌ای و با اینکه از  
من چیزی نداده‌ای بازهم از من خاطر حمایت نیستی ؟ امیر جان ؟ تو که مر را  
خوب میشنی ؟ من زن آزادی هستم ، من اگر بتو علاقه نمیداشتم ترا ترک  
میکردم ، هر چند نه «یخوانسته میر فتحه» ، با هر کسی میل داشتم زندگی میکردم  
امیں ؟ از تو بعید است که سبیت بمن تا این درجه سو و هفتن بیرمی ، آنهم با این  
دکتر جلف بیوئم ، خدا میداند وقتی دست این دکتر بتن و بدین من میرسد  
موها به راست میشود و ...

- میگویی دکتر بدن درین اوضاع دست میزند ؟ تو که جرس سرما مخوردگی  
کشانی ساری ۲۱

- به امکنی تو دکتر را نمیشناسی ؟ من تا کنون هر وقت مریض  
شده‌ام تا دکتر را سرنا پی همایندگی نمایندگی نمایند و اند ، حق  
هی ، آنست ؛ دکتر باید مریض را کامل همایندگی کند تا بتولید هر رش را  
نماییم بسدهم ، سرمنی که خوب نیست .

- زمرد مذاخر سه هزار ریال همیز سرم حقیقت را بگو

- چه هیئتی اهلی همیزی ؟ ادارجی سه آن

- دله همیزی دله طلربازی دله این دکتر را هویم می‌نامیم تعریف کنی از  
آن - بگو ، ایشان سرمه آدم را آن دغیمه که از اعیان بیرون رفعت هر چه کنه  
و بده بده آدم سرمه آدم را دکتر نی زمرد نیز مرد ایشان دیگر ملاحده نکن